



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - سوم مارچ ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

نه ازان شوری شور، نه ازین بی‌نمکی در موردِ تخاطب به خود و غیر

گرچه مثل عنوان را مصراع بیتی قلمداد میکنند، من اما بدین فکر، که مضمون این مثل قدیمتر است؛ یعنی قدمت بیشتر از این بیت دارد و شاعر خواسته است از مفاد این ضرب‌المثل استفاده کرده و با "ارسالِ مثل"، إقامة دلیل کند. به هر صورت، مفهوم این مثل آن قدر مشهود است، که تشریحی نمی‌خواهد. ارچند ساحة تطبیق مثل وسیع است، ولی من آن را درینجا تنها در یک مورد بسیار خاص به کار برده و ازان در جهت استدلال استفاده میکنم. بدین معنی، که مضمون این مثل را در تخاطب نویسندگان افغان تطبیق میکنم؛ در تخاطب به خود و تخاطب به غیر. مگر پیش از آن بهتر است شرحی صرفی از کلمات "مخاطب" و "تخاطب" ارائه دهم. به صرف عربی رجوع میکنیم و در درجه اول به بابهای "مُخاطَبَت" و "تخاطَب". شاید از دروس "صرف عربی" صنف هشتم مکتب هنوز به یاد ما مانده باشد، که ابواب عربی هر یک از خود خواص و خاصیت‌های دارند و این نکته بیشتر به بابهای دوزاده‌گانه "ثلاثی مزید"؛ یعنی "ثلاثی مزید فیه" راجع میشود. بابهای هشتگانه "إفعال" و "تفعیل" و "تفعُل" و "تفاعُل" و "مفاعله" و "إفتعال" و "إنفعال" و "إستفعال"، مشهورترین این ابواب اند، که در زبان دری مورد استفاده قرار دارند. هر یک ازین بابها از خود خواص و خاصیت‌ها یا خاصیت‌ها و خصوصیت‌های خود را دارد. درینجا بابهای "تفاعُل" و "مفاعله" مورد بحث مایند. هر دو این ابواب یا بابها یک خاصیت مشترک دارند و آن اشتراک چند طرف نیدخل در فعل میباشد؛ از بهر تجسم دادن و تشریح ترسیمی، چند مثال را از هر کدام این دو باب پیش میکشم:

باب تفاعُل:

- تجانس: باهم از یک جنس بودن

- تداوم: باهم دوام آوردن

- تناسل: باهم تولید نسل کردن

- توالد: از همدگر بچه زادن یا باهم تولید ولد کردن

- تکامل: یکدیگر را کامل ساختن

- تشابه: با همدگر شباهت رساندن

- تقابل: در قبال یکدیگر قرار گرفتن

- تدافع: از یکدیگر دفاع کردن

- تهاجم: بر همدگر هجوم آوردن

در تداولِ مروجِ زبانِ دری/فارسی، دو مصدرِ آخرین را از مدلولِ اصلی آنها بیرون کشیده و به آنها مفهوم و خاصیتِ یکطرفه بخشیده اند؛ که اصلاً از تداولِ استعمال این دو لغت در عسکری و اردو نشأت میکند. بدین معنی، که "تَهْجُم" را محض به معنای "هجوم بُردن" یا "هجوم آوردن بر کسی" و "تَدَافِع" را تنها به معنای "دفاع کردن" و یا "از خود دفاع کردن" استعمال مینمایند.

چنان، که از مثالها به خوبی دیده میشود، درین مصادر چند "فاعل" اشتراک عمل و فعل دارند. پس وقتی از مصدر "تَخاطب" گپ میزنیم، مفهوم "همدگر را مخاطب ساختن" مدّ نظر ماست.

عین مطلب در مورد مصدر "مخاطبه" نیز صادق است، که از باب "مُفَاعَلَه" بوده و معنای "به یکدیگر خطاب نمودن" و یا "یکدیگر را موردِ خطاب قرار دادن" را دارد. ولی برای کاویدن بیشتر این مصدر هم بهتر است چند مصدر دیگر این باب را نیز مثال زنیم:

باب مُفَاعَلَه (به ضم حرف اول و فتح حرف چارم):

– مکالمه: باهم گپ زدن، باهم کلام گفتن

– مفاهمه: با هم ردّ و بدلِ فهم کردن

– مُسَابَقَه: از یکدیگر سبقت جُستن

– مشاعره: باهم شعر گفتن یا ساختن، باهم شعر انشاد کردن

– مُلَاطَفَه (ملاطفت): بر همدیگر لطف کردن

– مُکاشَفَه: باهم در کشف امری اشتراک داشتن

– مُناظره: باهم اظهارِ نظر کردن، نظر خود را به یکدیگر گفتن

در حالی، که از باب "تَخاطب" بیشتر خود همین مصدر در زبان دری مورد استعمال دارد، از باب "مخاطبه" اسم مفعولِ آن؛ یعنی "مُخاطب" را نیز بسیار زیاد مورد استفاده و استعمال قرار میدهیم.

حالا، که خصوصیتهای این دو مصدر به شرح و بسط کافی و لازم و به اِشباعِ معرفّی گردید، دیگر به اصطلاح زیبای کابلی "دلّ بالا" درباره آنها میتوانیم گپ بزنینم و از افراط و تفریطی، که در زمینه "تَخاطب" به کار برده میشود، سخن گوئیم.

معمول ما افغانها و بالخاصه نویسندگان افغان شده است، که در تخاطب به خود، "خود" را کم میزنیم و در تخاطب به غیر، "طرف مقابل" را به اصطلاح مشهورِ کابلی، "بالا بالا" برده و مورد تمجید و اِکرامِ مبالغه‌آمیز قرار میدهیم. مثلاً:

در تخاطب به خود:

رسم بعض از نویسندگان ما شده است، که وقتی خود را مورد خطاب و مخاطب قرار میدهند، میکوشند، شأن و مرتب خود را بسیار زیاد پائین جلوه دهند. مثلاً خود را با کلماتی چون "این حقیر، این اُحقر العباد، این کمین، این کمینه، این کمترین، این بنده الله، این بنده خدا، این هیچمدان، این درویش و امثالهم" کم میزنند و کم می‌آورند. این "کم‌زنی" و "کم‌آوری" مگر از عمق دل نیست، چون هیچ کس از ته دل و از اعماق وجدان روا نمیدارد، که خود را تحقیر و توهین نماید. این نکته بالخاصه با افغانیتِ افغانان در تقابل قرار میگیرد، که هیچ گاه اجازه نمیدهند، وقار و حیثیت و شأن و عزّت نفس ایشان پائین آورده شود. به عبارت دیگر، خاصیتِ خانه‌زاد تمام افغانان است، که کسرِ شأن و تحقیر و توهین را هرگز قبول ندارند و در راه حفظِ حیثیت و وقار و عزّتِ خود از سر هم میگذرند!!!

در تخاطب به غیر:

در تعامل تعارفی افغانان اخیراً رسم گشته است، که **حق و ناحق** کلماتِ اعزازی و تحبیبی بی از قبیل "استادِ توانا، نویسنده پُر قدرت، نویسنده بی همتا، دانشمند بی مانند، دانشمند فرهیخته، دانشمند پرتوان،

دانشمرد نخبه، نویسنده چیره‌دست، فرهنگی فرهیخته، اندیشه‌مند* برجسته، دانشور متبحر و ... را نثار مخاطب مورد نظر و هم‌منظر خود کنند؛ بلی فقط نثار مخاطب هم‌منظر خود!!! چنین کاری در مَرادات و مراسلات و تخاطبات "فیسبکی" و "نظرخواهیها"ی بعضی وبسایتها، خروار خروار سراغ گذشته و به شاخی باد شده می‌رود.

اگر غور کنیم، کلمات عالیشان "استاد و دانشمند و اندیشه‌مند و ..." تنها در شأن بعضی کسان می‌زیبید؛ تنها در شأن کسانی، که واقعاً شایستگی چنین عناوین را داشته باشند.

تا جایی، که به حافظه دارم، حدوداً سیزده سال پیش مقاله‌ی جامعی در مورد شرح کلمه "دانشمند" از قلم جناب "سید هاشم سدید" در پورتال "افغان جرمن آن‌لاین" خوانده بودم؛ که اولین مقاله‌ی ایشان در آن پورتال نیز بود. ایشان ضمن این مقاله واقعاً حقّ مطلب را اداء کرده و مشخصات یک "دانشمند" را به تفصیل بیان کرده بودند.

کاش ما افغانها بار و محموله معنائی چنین کلمات باشکوه را با شایستگی و لیاقت مخاطب مدّ نظر، درست سنجیده و بعد آنها را نثار کسی کنیم. این نکته به شخص خودم نیز برمی‌خورد، که ضمن مقالات قدیم ازین قبیل تعارفات تخاطبی را نثار کس یا کسانی کرده‌ام.

مُراعات حدّ انصاف مگر اینست، که نه چنان "تفریط" در "تخاطب به خود" شایسته شأن کسی ست و نه چنین "افراط" در "تخاطب به غیر"؛

نه ازین شوری شور و نه ازان بی‌نمکی!!!

این رسم ناسزاوار را فقط در بین هموطنان خود یافته‌ام، چون تا جایی، که معلوم گشته است، چنین تعارفات خشک و بی‌جای در بین مردمان پیشرفته و پیشتاز جهان به چشم نمی‌خورد!!!

بعد از تقدیم مطلب مقصود، می‌روم و ترتیب املاّی درست و دستوری بعضی کلمات را مورد تدقیق قرار میدهم؛ - و مشخصاً ترکیب "اندیشه‌مند" را، که در بالا با علامت (*) نشانی شده است - و جفای صریح املاّی بر آنها روا داشته می‌شود:

املاّی درست کلمه نیم‌کله و ناقص‌العضو "اندیشمند":

پسوند "مند"، که مفهوم "واجد، صاحب و مالک" را می‌رساند، در زبان دری معمولاً با یک "کلمه اسمی" یا "اسم" پیوسته و از آن "ترکیب وصفی" یا "صفت" می‌سازد؛ قسمی، که در ترکیبات فراوان ذیل زبان خود می‌بینیم:

"صحتمند، بهره‌مند، قدرتمند، توانمند، مُستمند، غیرتمند، عزّتمند، قانونمند، تنومند، دولتمند، نیازمند، فرهنگمند، ارزشمند، دردمند، دانشمند، خردمند و..."، که بر اثر چسبیدن پسوند "مند" با کلمات "صحت، بهره، قدرت، توان، مُست(در معنای "درد")، غیرت، عزّت، قانون، تن، دولت، نیاز، تن، نیاز، قره^۱، ارزش، ارج، درد، دانش، خرد و ..." به میان آمده‌اند؛ یعنی کلماتی، که همه و بدون استثناء به نحوی ساخت "اسمی" دارند. در فارسی ایران متأسفانه گرایشهای غلطی در کدرهای تدریسی معارف به وجود آمده بود، که بر مبنای آن به حذف بعضی حروف از آخر بعضی کلمات و پیوستن مابقی با کلمات بعدی پسوندی یا حذف "او عطف" از میانه بعضی ترکیبات عطفی، کلمات مرکب را ناقص می‌ساختند، مثلاً:

^۱ - "قره" (به فتح‌تین و رای مشدّد و های ملفوظ) کلمه بسیار قدیم دری ست، که مستقیماً از زبان "اوستائی" گرفته شده است؛ که در معنای "شکوه و دُرخشش و فروغ و روشنی" ست. در ادبیات اوستائی "قره" به قدرتی گفته می‌شد، که از بارگاه ایزد به "پادشاه" منتقل می‌گشته است. "قر" و "فروهر" نیز از همین ریشه برخاسته‌اند.

ترکیبات "سایه‌بان، دسته‌جمعی، سرمایه‌دار، جست و جو، گفت و گو، شست و شو" و ... را بدون جهت در هیئت "سایبان، دستجمعی، سرمایه‌دار، جستجو، گفتگو، شستشو و ..." نوشتند. بر همین سیاق کلمات ترکیبی "بهره‌مند" و "اندیشه‌مند" قربانی این سیستم غلط درسی شده و شکل ناقص "بهرمند" و "اندیشمند" را گرفتند. همین غلط دهندگان، بعد ازین، که از طرف آگاهان زبان و ادب ایران و افغانستان متوجه این اشتباه و اشتباهات فاحش و مشهود دیگر خود گردانده شدند، در صدد تصحیح آنها برآمدند، اما قواعد غلط دستوری و تدریسی کار خود را کرده و بسا نویسندگان و اهل قلم و حتی کلاً "شیوه‌املائی" بعضی کلمات را در فارسی ایران به بیراهه برده بود!!!

بسا نویسندگان افغان، آب را نادیده موزه‌ها را کشیدند و "جولاناشده" به "نیچه‌دزی" پرداختند. بدین معنی، که بدون تأمل بر زبان خود و "درست‌ها و درستی‌ها"ی خود، شیوه و ترتیب غلط نوشتن بعضی کلمات مرکب را از فارسی ایران تقلید کردند. به عبارت دیگر، بدون این، که بر دری خود مسلط گردیده باشند، شاگرد وفادار فارسی ایران گشتند. و به عبارت مشرحت: بدون این، که خود را از مایه‌های دستوری و فونتیکی املاء، ملاً بسازند، رفتند و اغلاط مشهود فارسی ایران را کاپی کرده، از خود ساختند. ضمن یکی از مقالات بسیار قدیم، که در آن وقت در پورتال "افغان جرمن آنلاین"^۲ منتشر گشته بود، نوشته بودم، که:

«متأسفانه ما افغانها اغلاط خود را نگه میداریم و اغلاط فارسی ایران را نیز نُسُخوار میکنیم؛ بدین وسیله با "اغلاط مُضَاعَف" سردچار هستیم؛ وای بر ما!!!»
هنوز بدین باورم و باورم بر این واقعیت تلخ، جزمتر هم شده و به یقین مُیَدَل گشته است؛ چرا و علت این کجروی در چیست؟؟؟:

این مسأله دلائل مختلف دارد، ولی این نکته را هرگز نمیتوان از نظر دور داشت، و شواهد نیز بدان گواهی میدهند، که در وطن عزیز ما "افغانستان"، دست عمال و نوکران زرخرد "ایران" در کار است، تا به هدایت بادران خود:

- در عرصه فرهنگ: طرز و خرام "فارسی ایران" را بر شانه‌های "دری خود ما" سوار کنند
- در عرصه سیاست: ریشه کلمه تاریخی و پرمعنای "افغان" و نام باشکوه "افغانستان" را از بیخ برگردانند
- در عرصه مذهب: نحوه ردیکال و تعصب‌آلود "تشیع ایران" را در وطن ما نیز پیاده کنند

پس چاره چیست؟؟؟

بر افغانان آزاده، پاک‌سرشت، وطنپرست، مردمخواه و فرهنگدوست است، که آن ضرب المثل مشهور کابلی را، که گوید "به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران است"، سرمشق خود قرار داده - زود بجنبند

- هرکدام ازین مسائلِ حاد را عمیقاً بشگافند و

- در صدد برآیند، تا جلو تخریبات شوینستی رژیم زورگوی و ماتم‌گستر "جمهوری اسلامی ایران" را بگیرند و همه را بالتمام و از بیخ و بُن خنثی بگردانند؛

که چنین بادا و هزار بار چنین بادا!!!

^۲ - ترکیبات عطفی "گفت و گو" و "جست و جو" و "شست و شو" در اصل خود "گفت و گوی" و "جست و جوی" و "شست و شوی" میباشند، که در زبان دری ما و بالخاصه زبان عامیانه کابلی به همین شکل کاملاً ثابت و پایبرجای مانده اند.

^۳ - نظر به سیاست غلط متصدیان آن زمان پورتال "افغان جرمن آنلاین"، که بعد از استعفاى ما چند نفر از آن پورتال، دچار آشفتگی گردیده بودند، آرشیف دونیم ساله همکاری مرا - که محتوی دوصد و پنجاه مقاله در زمینه‌های مختلف بود - حذف کردند. مگر این سیاست غلط در واقع تیشه به ریشه خود آن پورتال زد...